

تاریخ بازنده

(نقدی بر "تاریخ زنده"، نوشته حسین مرادیگی)

(بخش اول)

شعیب زکریائی

تابستان امسال (۱۳۸۳) کتابی از چاپ در آمد تحت عنوان "تاریخ زنده" نوشته حسین مرادیگی (حومه سور). این کتاب -آنچنانکه در پشت جلد آمده- "روایتی از تاریخ یک دوره مهم از تاریخ کردستان و ایران و گرایشات و احزاب مختلف در ایران است ... سبک و شیوه جدیدی در تاریخ نگاری و شیوه نگرش به تاریخ ... است". و بنا به گفته نویسنده در بخش مقدمه (ص ۱۳)، "مهم این بود، سابقه و تاریخچه این تاریخ زنده را به نسل جدید و پرشور حاضر در صحنه سیاست منتقل کرد.

همین انگیزه اصلی من در نوشتن این کتاب بود ... این کتاب همانطور که ملاحظه میکنید، بیوگرافی و یا نقل خاطرات شخصی نیست، بررسی تحولات ۳۵ ساله چپ و کمونیسم است در کردستان ایران و بعضاً در ایران ... از طرف کسی که خود یکی از عناصر دخیل در آن بوده است. من این روش را روش بهتری برای بررسی تاریخ تحولات سیاسی یافتیم. به این امید که این روش دیگری در بررسی تاریخ تحولات سیاسی بدست داده باشد ... از نگرش و زاویه کمونیستی به این تاریخ می پردازم" (چه در اینجا و چه منبعد تمامی تاکیدها و پرانتزها از من است. مگر خلاف آن گفته شده باشد).

قطعاً انسان در همین مقدمه سوالات زیادی برایش مطرح می شود: منظور از "این روش" چگونه روشی است و "روش بهتری" در برابر کدام روش بدتری است؟ بیوگرافی و نقل خاطرات شخصی چرا بد است و اصلاً آیا حسین مرادیگی قصد دارد خواننده را از شنیدن خاطرات شخصی خود محروم سازد؟ آیا او بطور سربسته میخواهد بگوید که اگر بیوگرافی خود را می نوشت تمام تاریخ کومهله را در بر میگرفت ولی چون این روش خودنمایانه و ناپسندی میدانند، لذا "روش دیگری" (!؟) را در پیش گرفته است؟ آیا پرداختنشان به تاریخ "از نگرش و زاویه کمونیستی" را باید به معنای دقت علمی و احساس مسئولیت و دوری از اغراض شخصی و فرقه ای بحساب آوریم یا اینکه بازهم باید منتظر گندم نمائی و جو فروشی و بدتر از اینها باشیم؟ ... و بالاخره ایشان "سابقه" مورد نظر خود را چگونه به "نسل جدید و پرشور حاضر در صحنه سیاست منتقل" میکند و؟

برای اطلاع از این "سابقه و تاریخچه" به روایت حسین مرادیگی و درک چگونگی "انتقال" آن به نیازمندان مربوطه باید به متن کتاب مراجعه کرد (کاری که ما خواهیم کرد) اما برای تشخیص اینکه سرانجام چه کسانی از نعمات

انتقال برخوردار خواهند شد لازم نیست زیاد به خود زحمت بدهیم؛ حسین مرادیگی در سطور آخر همین مقدمه - آنچنانکه گوئی با هجوم متقاضیان رقیب برای گرفتن سهم از صندوق پرخیز و برکت سابقه تراشی روبرو شده است- به همقطاران اطمینان خاطر می‌دهد که: "نسل نوین چپ و کمونیست جامعه کردستان (بقیه ایران فراموش شده!) سازنده این تاریخ است... نسلی که بسیاری از عزیزانش را در راه شکل دادن به این تاریخ نوین از دست داده است و بسیاری از رهبران و شخصیتها و کادرها و فعالین آن برای تحقق اهداف و آرمانهای انسانی سازندگان این تاریخ در صحنه مبارزه اند. درصوف حزب کمونیست کارگری و تشکیلات کردستان آن هستند (ایران یا عراق یا هر دو؟) ما خود را سازنده و صاحب آن تاریخ... میدانیم." (ص ۱۴)

پس هرکس هم تاکنون از "نگرش و زاویه کمونیستی" چیزی دستگیرش نشده باشد، اینجا بلافاصله می‌فهمد که چنان نگرشی معجزه می‌کند؛ "ایسم" مخصوصی است که همه ناخالصی‌ها و عناصر ناباب و نامطلوب از نظر نویسنده را به ناکجا آباد می‌فرستد و "آن تاریخ" را بی هیچ اما و اگر به مالکیت "ما" یعنی حزب کمونیست کارگری در می‌آورد! فقط اینجا یک پرسش دیگر بر انبوه سوالهای پیشین افزوده می‌شود؛ با توجه به اینکه چاپ و انتشار کتاب ایشان قبل از آخرین انشقاق تاکنونی در حزب مربوطه است، سؤال اینست که منظور از "ما" کدام دسته از دستجات دائم-التزاید حزب میباشد؟! (میدانیم که حسین مرادیگی به عضویت آن شاخه ای درآمده که عنوان "حکمتیست" را به نام قبلی خویش اضافه کرده است. بنابراین صرف نظر از اینکه اکنون ایشان عضو کدامین فرقه هستند باید انتظار داشت که "ما"ی قبل از چاپ، با "ما"ی بعد از چاپ فرق کند! اما باید خاطر نشان کرد که اعجاز مجدد در ترتیب دادن سند تازه مالکیت تاریخ به شرطی مثمر ثمر خواهد بود که ایشان نسخه های قبلی کتاب خود را جمع‌آوری و به چاپ جدیدی اقدام کند که در آن حزب "مستحکم" میراث خوار این بار از "نگرش و زاویه کمونیستی _ حکمتیستی" شاخه مقابل خود را از ارث محروم ساخته باشد!

هرکس حوصله کرده و ادبیات ح. ک. ک. (حزب کمونیست کارگری) را مورد نگاهی گذرا قرار داده باشد، میداند که تمام خاطره نویسی‌ها و تاریخچه نویسی‌های اعضای این حزب همان هدفی را که حسین مرادیگی بیان نموده تعقیب کرده‌اند. در میان این قبیل نوشته‌ها، کتاب "تاریخ زنده" تا این لحظه (تابستان ۱۳۸۳) جدی‌ترین و مفصل‌ترین بررسی تاریخ کومه‌له از سوی یکی از اعضاء با سابقه این تشکیلات است و بنابراین (بویژه در غیاب تاریخی کامل و قطعاً متمایز) میتواند مورد ارجاع و استناد آدمهای مختلفی قرار گیرد. این کتاب در عین حال در بردارنده روشها و دیدگاههایی از ح. ک. ک. است. از اینروست که بنظر من بررسی انتقادی آن ضرورت می‌یابد و همینست که مرا نیز به ادای سهمی در این بررسی انتقادی وادار میسازد.

من به عنوان یکی از اعضای قدیمی کومه‌له (از ۱۳۴۸) و مدتی هم عضو حزب کمونیست ایران، سالهاست بدلیلی که همه رفقا و دوستانم از آن اطلاع دارند یعنی خستگی مفرط، از توان لازم برای فعالیت سیاسی و تشکیلاتی و حتی مطالعه برخوردار نبوده‌ام و لذا طبق روال این سالیان دراز می‌بایست هیچکس (از جمله خود من) انتظار برخوردی فعال به نوشته حسین مرادیگی را از جانب من نداشته باشد. اما من نیز همچون دیگر همزمان در این تاریخ نقشی - خوب یا بد - داشته‌ام و این کتاب دارد با "سبک و شیوه جدید" خود به ارزیابی و نقد عملکرد مشترک همه ما می‌پردازد تا درسی با همان سبک و شیوه در برابر جستجو کنندگان در تاریخ ارائه دهد. بنابراین من علیرغم هر مانعی وظیفه حتمی و

وجدانی خود می دانم تا اگرچه مختصر و ناکافی هم شده، نقطه نظرات و تحلیلهای خودم را در رابطه با این کتاب مطرح سازم.

*

نفس نوشتن تاریخ کومه‌له - که با کل جنبش توده های ستمدیده در کردستان و حتی ایران طی چند دهه اخیر گره خورده است - بویژه از جانب شرکت کنندگان در این تاریخ کاری است بس با ارزش و دارای ضرورت حیاتی. بدون دسترسی نسل جدید پیشتازان جبهه آزادی و انقلاب به شرح این وقایع و بدون درک علل چگونگی و چرایی حوادث سیاسی و اجتماعی، تکرار کمبودها و ضعفها و عدم آمادگی در برابر سرکوبگریها، فریبکاریها و خیانت‌های دوباره و چندباره بسیار محتمل خواهد بود.

کسانی که بخواهند تاریخ واقعی کومه‌له یعنی حماسه این جنگجویان راه آزادی را بنگارند باید حتی المقدور به همه جزئیات حیات و فعالیت سیاسی، اجتماعی، سازمانی و فکری کومه‌له و سیر تکوین و رشد آن، بپردازند. و این کار نه در جهت ثبت افتخارات برای این یا آن رفیق جانباخته یا هنوز در قید حیات، بلکه باید برای افشاندن پرتو روشنایی بر راه رهروان آینده باشد. گرچه بالاتر دید، بودن در صفوف کومه‌له، خود افتخار بزرگی بوده است.

کومه‌له توانست به مظهر تاریخی آن جریان آزادیبخش و عدالتخواهی تبدیل گردد که جامعه کردستان در آن سالها می-توانست از خود بروز دهد: دفاع پیگیر و مصممانه از منافع توده‌های کارگر و زحمتکش و همه توده های ستمدیده چه در کردستان و چه در دیگر نقاط ایران در برابر خیل دزدان و غارتگران و سرکوبگران، دفاع از برابری زن و مرد، دفاع از آزادی بیان و عقیده و مرام، دفاع پیگیر و بی چون و چرا از حق تعیین سرنوشت ملت کرد، قد برافراشتن در برابر رژیم استبداد و شکنجه و چپاول شاهنشاهی، دفاع از انقلاب و تبدیل شدن به حماسه آزادگی و مقاومت تا پای جان در برابر رژیم ددمنش جمهوری اسلامی... و همزمان با همه اینها جستجوی همیشگی، بی شائبه، صمیمانه و بدون تعصب در یافتن راه درست رو به آینده برای نیل به دموکراسی و عدالت اجتماعی و رهائی از هرگونه ستم و استثمار.

ثبت و تدوین چنین تاریخی کار و انرژی و صرف وقت فراوان از جانب جمعی مسئول و دلسوز می خواهد. در این رابطه هرگونه سهل انگاری، خالی کردن یکی از عرصه های مهم مبارزه سیاسی بنفع سوء استفاده‌چیان و دشمنان آزادی و انسانیت است. و واقعاً باید گفت که همه ما زنده ماندگان نبرد سالیان، طی ده پانزده سال اخیر سکوت ناموجهی را در پیش گرفته و دین خود را به جوانان و تازه به میدان آمدگان راه آزادی ادا نکرده ایم. شاید یکی از علل این امر مشغولیت کومه‌له رو به "درون" و انشعابات هر از چندگاه آن بوده است.

بهرحال با توجه به ابراز اشتیاقی که من خود از سوی بعضی از فعالین قدیمی کومه‌له شاهد بوده‌ام، میتوان امیدوار بود که سرانجام دوره کرخی و سکوت به پایان برسد و همگی ما بتوانیم در جبران مافات قدمهای لازم و کافی برداریم. علی‌العجاله در فتح‌الباب این قضیه- همانطور که در صفحات پیشین اشاره شد- تاریخ کومه‌له "صاحب" پیدا کرده (ح.ک.ک.!) و حسین مرادیگی به وکالت از سوی مدعیان مالکیت، اسنادی را از کشو خاطرات خود و دیگران و از آرشیو نشریات بیرون کشیده و در مجموعه‌ای بنام "تاریخ زنده" ارائه کرده است.

اما این کتاب دارای تناقضات و ایرادات آنچنان عدیده است که اگر مسابقه‌ای بین المللی برای تشخیص بدترین کتاب تاریخ ترتیب مییافت، بالاتر دید میتواند برای نویسنده آن مقام وشهرتی جهانی کسب کند:

مجموعه مملو از تناقض، بهتان و مداحیهای زنده

چنانچه از حق نگذریم، باید بگوییم که همه اشکالات کتاب - که گاهی حتی حالات مضحکی پیدا میکنند- نشانگر مشخصه مشترک همه تاریخ نگاران ح.ک.ک. نیستند. مثلاً در مقدمه آمده است "**این کتاب همانطور که ملاحظه می کنید، بیوگرافی و یا نقل خاطرات شخصی نیست**". ولی وقتی کتاب را ورق میزنیم ملاحظه میکنیم که پراست از خاطرات شخصی!

در صفحه ۲۲ پس از اشاره به ایجاد خرده بورژوازی وسیعی پس از اصلاحات ارضی در ایران، می گوید "**این خرده بورژوازی از اینکه سهم ناچیزی از ارزش اضافه ناشی از محصول کار کارگر نصیبش می شد ناراضی بود**". انسان بی اختیار در تخلیخ دکانداری را تصور می کند که پس از تسلط به تئوری ارزش اضافه کارل مارکس به کاسبی روی آورده و سنگ و ترازوی مخصوصی ملهم از کاپیتال مارکس (برای تفکیک ارزش اضافی نهفته در کالا از بقیه ارزشهای آن!) بکار می برد و در همان حال از پولی هم که بوی نفت بدهد خوشش نمی آید!

و یا می توان به این نکته "کوچک" اشاره کرده که در حالیکه حسین مرادیگی بسیاری از وقایع کوچک و بزرگ را "فراموش" کرده است چه جای صحبت از شکار ماهی و خوردن یا نخوردن آنست (ص ۲۱۵). البته هر چند که می توان تاثیر محروم شدن از خوردن ماهی را بر ذهن حسین مرادیگی حدس زد و علت بیاد ماندن آنرا بعنوان یک خاطره تلخ درک نمود.

اما تلاش برای تفکیک ایرادات خاص نویسنده از سایر همقطاران نفعی به حال حزب مربوطه دربر ندارد، چراکه هم حزب در کلیت آن و هم تک تک اعضای آن از لحاظ سردرگمی در برخورد به خود و به تاریخ گذشته آئینه یکدیگرند. تنها تفاوت شاید در این باشد که بیانات نویسنده ما آنگاه نیز که حاکی از دیدگاه مشترک حزبی است گاهی جنبه های کمیک تری بخود میگیرد.

شاهد مثال این قضیه را می توان در همان آغاز کتاب یافت و دید که او با چه سرعت سرسام آوری به مقام رهبری کارگران میرسد:

ایشان در قسمت بیوگرافی، درست چهار سطر پس از شروع کتاب، در حالیکه هنوز تاریخ تولدش (که به میلادی نوشته شده) در ذهن خواننده جای نگرفته می گوید: "**همراه کارگران و چند تن از فعالین و رهبران کارگری آناموقع سد بوکان، اعتصاب سه روزه موفقیت آمیزی را سازمان داده و رهبری کردم**". و همین رهبر محترم اعتصاب کارگران، در صفحه ۴۵ میفرماید: "**متأسفانه ما کمترین آشنائی با این نوع مطالبات** (منظور مطالبات کارگران است) **نداشتیم**" (!!)

نباید تصور کرد که چنین بی پروا به خود مدال دادن و تناقض گوئی و همینطور کوشش در تخریب تاریخ کومه له، اتفاقی و یا از روی سهل انگاری است. خیر؛ علت این امر - که در عقل و خرد هیچکس در خارج این حزب نمی گنجد - دنباله روی از "تئوری" (مالیخولیای) "حزب شخصیتها" بعنوان یکی از وجوه بقول خودشان "حکمتیسم" است. از اینجاست که مسابقه شخصیت سازی و خود نمائیها و روکردن سوابق درخشان کمونیستی فردی و جمعی و در عین حال جراحی بی محابای گذشته - برای ارائه کومه له ای معلول، که تنها نسخه های شفا بخش "فائد" به دادش رسیده و آنرا سرپا نگاه

میداشته است - شروع می گردد. ولی آخر این "شخصیتهای کمونیست" در آن کومهله معلول و مریض چه میکرده اند؟ خوب، در اینگونه "مواقع" (یعنی موقع طرح سوال!)، کومهله کمونیست بوده است!

برای خواننده این سطور که کتاب "تاریخ زنده" را در دسترس نداشته و در نتیجه محتمل است که اظهارات فوق تعجب او را برانگیخته باشد، ناگزیر از آوردن تعداد دیگری نقل قول هستیم. من تنها به اشارات و توضیحات کوتاهی (داخل پراوتر یا خارج آن) اکتفا کرده و بررسی جدیدتر و مفصلتر را به بعد واگذار میکنم.

در صفحه ۳۵، تشکیلات ما در زمان شاه یک "محفل" است که در آن "ضبط و ربطی حزبی، غیر از روابط خشن و فرقه‌ای محفلی، در کار نبود"... "بی‌اعتمادی و تحقیر و نوعی ارباب مخالفین را مد کرد" و دارای "جلسات انتقاد و انتقاد از خودهای به معنی واقعی تفتیش عقاید و شکنجه روانی برای واداشتن اعضا به ماندن در تشکیلات" بود.

در صفحه ۳۹ می گوید "قبول تز" نیمه مستعمره - نیمه فنودال "بودن جامعه ایران در مورد ما (کدام ما؟) با اتویهای ناسیونالیسم بورژوائی ایران ... خوانائی داشت. گیرائی "مائوئیسم" بیشتر بخاطر هسته قوی ناسیونالیستی آن بود که با اتویهای بورژوا ناسیونالیستی آن دوره ما جور در می آمد" (اصلاً ناسیونالیسم بورژوائی چرا اتویی است. مگر خود همین مورد چین نشان نداد که این اتویی نیست؟!).

در صفحه ۴۰ نیز "عاشق سینه چاک بورژوازی ملی" نامیده میشویم تا اینکه سرانجام در صفحات ۲۶۸ و ۲۶۹ سوال زیر را مطرح میکند "سوال اینست چگونه سازمان سیاسی مثل کومهله، یک سازمان مائوئیستی (اولین بار است که کومه له پس از ۳۵ سال که از تشکیل آن گذشته، از سوی عضو قدیمی آن به چنین نامی ملقب می-گردد)... سازمانی که در مقایسه با چپ موجود آن دوره ایران در راست آن قرار داشت (بر این جعل مطلق چه باید گفت؟ من فقط به آرامی سوال می کنم چرا کومهله هرگز فراکسیونی در تائید سلطنت، جمهوری اسلامی و یا حتی در تائید اپوزیسیون راست این رژیمها نداشت؟) توانست به یک سازمان سیاسی قدرتمند تبدیل شود؟ چرا مثلاً سازمان چریکهای فدائی خلق که آزمان چپ موجود ایران را نمایندگی می کرد (باید دید که آیا حتی خود سچفخا با آن سکتاریسم کم نظیرش این ادعای غیر واقعی را در مورد خود داشت؟)، یا دیگر سازمانهای سیاسی خط ۳ نظیر پیکار و غیره که از نظر نظری از کومهله آن دوره نیز چپ تر بودند (چپ تر بودن دیگران از لحاظ نظری هم حکم تازه‌ایست!)، به این موقعیت دست پیدا نکردند؟ چگونه کومهله‌ای که حتی چند ماه مانده به انقلاب ۵۷ بیش از ۹۰ درصد (بشنوید ولی باور نکنید) از اولین کنگره اش را به بحثهای بی ربط و پیش پا افتاده (آخر قبل از هر چیز سوال این بود که آیا رفقای ما به تعهدات خود پایبند مانده بودند یا درصدی از اوقات گرانها را صرف نوشیدن به سلامتی زندانیان کرده بودند؟! و این که چه افرادی هنوز به تجربه زندگی زحمتکشی (لابد در خدمت ناسیونالیسم بورژوائی!) احتیاج داشتند و غیره(!) گذراندند... توانست به یک سازمان سیاسی قدرتمند توده‌ای تبدیل شود؟".

حال ببینیم پاسخ ایشان به سوالی که خود طرح کرده‌اند چیست:

"خیل ناسیونالیستهای رنگارنگ کرد که دوست دارند تاریخ و سابقه کومه‌له آن دوره را به نفع ناسیونالیسم کرد سرقت کنند (فراموش میکند که خودش در سطور و در صفحات پیش آنرا دو دستی تقدیم کرده است!)، از کومه‌له آن دوره تصویر چپ ناسیونالیسم کرد را بدست میدهند (مگر "تاریخ زنده" تصویر بدتری ارائه نداده است؟) ... اما این تلاش پوچ است، از چپ ناسیونالیسم کرد بعنوان رقیب حزب دمکرات در جنبش ملی کرد چیزی جز "کومه‌له یکسانی"، "سازمان خه بات" و اکنون سازمان قومی زحمتکشان بیرون نمی‌آمد. کومه‌له آن دوره اگر چیزی بکلی متفاوت تر از حزب دمکرات نبود، اگر کمونیست نبود (این باید مربوط به قبل از ظهور منصور حکمت باشد!) و هژمونی کمونیستی بر آن غالب نمی‌شد (اینهم لابد مربوط به پس از ظهور منصور حکمت است که "ناسیونالیستها" و "چپ سنتی" مکارانه خود را به آب و آتش میزنند و بدین شیوه از برق "نگرش و زاویه کمونیستی - حکمیستی" تا مدت‌ها در امان می‌مانند!)، با هزار و یک دلیل می‌توان نشان داد که سرنوشتی بهتر از "کومه‌له رهنجدران کردستان عراق" ... پیدا نمیکرد." (ص ۲۶۹)

باور کنید با هزار و یک دلیل میتوان نشان داد که اگر کومه‌له "به نفع ناسیونالیسم کرد سرقت" شود، از منتسب شدن به این آبروریزی‌هایی که تحت نام کارگر و کمونیسم انجام میشود برایش بهتر است چرا که حداقل در روان و خردش شک نمیکند.

می‌بینید کومه‌له‌ای که بنا به گفته نویسنده محترم "در راست همه چیها" قرار داشت، "عاشق سینه چاک بورژوازی ملی" بوده، "روابط خشن و فرقه‌ای محفلی" را برقرار نموده، "بی‌اعتمادی و تحقیر و نوعی ارباب مخالفین را مد کرده" و "به معنی واقعی تفتیش عقاید و شکنجه روانی برای واداشتن اعضا به ماندن در تشکیلات" را در پیش گرفته بود، اینجا به مدال کمونیسم از سوی این جناب مفتخر گشته است!! جل- الخالق!

در همان صفحه ۲۶۹ باز هم میخوانیم که ما "بخشی از زندانیان کمونیست دوره شاه بودیم (پس "مائوئیسم" و "هسته قوی ناسیونالیستی آن "کجا رفت؟)، بهمین اعتبار (واقعا؟) در میان مردم شناخته شده و خوش‌نام و محبوب بودیم. برای جریان مرتجع مذهبی کوچکترین ارزشی قائل نبودیم (لافرنیها و مواضع کودکانه نوع ح. ک. ک. علیه مذهب به گذشته کومه‌له نیز گسترش داده شده است!)، از چشم ما آنها یک عده انگل بودند که میبایستی از سر راه مبارزه آزادیخواهانه و برابری طلبانه مردم کنار می‌رفتند ... و بهمین ترتیب کومه‌له که در راست همه چیها قرار دارد و وقت کنگرهاش را با "بحنهای پیش پا افتاده" تلف کرده است در صفحه ۲۷۰ چنین توصیف می‌گردد:

"راست مذهبی را با آخوند و ملای آن به حاشیه راندیم. اولین سازمان سیاسی چپ در ایران بودیم که علیه خمینی و جریان اسلامی بقدرت رسیده موضع گرفتیم، خمینی را نماینده ارتجاع مذهبی دانستیم... بدون توهیم به ارتجاع مذهبی بقدرت رسیده، مبارزه مردم را برای دفاع از انقلاب و دستاوردهای آن در کردستان ایران سازمان دادیم."

و "شیوه نوین" تاریخ نویسی "کمونیسم کارگری" حکم می‌کند که در فرصت مناسب پرونده‌ای متناقض با اعترافات اخیرالذکر برای کومه‌له درست شود:

"باعقب نشینی ما از شهرها به روستاها.... با هر درجه از عقب نشینی نظامی، بیشتر به آنان (منظور روستائیان است) نیاز پیدا می کردیم، بتدریج پوپولیسم شکست خورده سر بر می آورد، سازش با مذهب و باورهای خرافی آنان، در قالب مذهب زحمتکشان در میان ما رشد میکرد (!)، به همان درجه تزلزل ما در مورد ایجاد حزب کمونیست ایران نیز بیشتر میشد (پس شگفت نیست اگر تصور کنیم که نویسنده ما در حالیکه تسبیح بدست مشغول استخاره برای تشکیل یا عدم تشکیل "حکا" است، از شنیدن صدای "عبدالباسط" برخورد بلرزد یعنی "تزلزلش در تشکیل حزب بیشتر شود" و شیطان هم در گوشه ای برای از راه بدربردن قهرمان ما یعنی کشاندنش بسوی تشکیل "حکا" کمین کرده باشد!)، نمونه برجسته آن گذاشتن نوار آیات قرآن در مسجد روستای "بیژوی" آلان سردشت هنگام جان باختن رفیق خالد فرهادزاده (استاد عبدالله) بود" (ص ۲۸۳، آخرین پراتنز از حسین مرادیگی است).

من به آکروبات باز محترم تاریخ ساز اطمینان میدهم که جایی برای نگرانی وجود ندارد و جای ما (بقیه "ما") نه بهشت حزب کمونیست کارگری و نه هیچ بهشت دیگری نیست؛ همه ما اگر بخت یاری کند به وسط جهنم نزد میلیونها همکیش نامدار و یا گمنام دیگر خود خواهیم رفت. و اگر دست بر قضا اشتباهاً بخاطر خواندن یکی دو فاتحه از جانب یک بنده خدا بر سر گورمان، ما را به بهشت نزد شیخ یاسینها، بهشتی ها و از این قبیل- که خدایشان برای ارضای حس سیری ناپذیر جنسی آنها، دهها حوری بیچاره و بی پناه را در اختیارشان قرار داده است- بفرستند، دیری نخواهد گذشت که پس از اعتراض ما به این وضع ظالمانه و بعد از تحمل شکنجه های لازم، دوباره ما را به جهنم گسیل خواهند داشت! جهادکنندگان ایدئولوژیک "کمونیسم کارگری" تا مدتها سرمست از فتح الفتوح خود یعنی "پیروزی" بر "ناسیونالیسم کرد" و تشکیل حزب "یک بُنی" کمونیسم کارگری (که بعداً کشف کردند ناخالصی های دیگری در این حزب خود را قایم کرده بودند!)، اعتباری برای گذشته کومه له قائل نبودند. اما بعدها بنا بدلایلی این جهانی و قابل فهم و بویژه پس از اینکه جواز شخصیت سازی و شخصیت پرستی (با زنده ترین و نامعقول ترین شیوه ها) از سوی منصور حکمت صادر گشت، قضیه عوض شد.

اینها ابتدا میبایست دنبال پراتیکی بگردند که آنها به ایده کمونیسم کارگری منتسب سازند، چرا که قاعدتاً هیچ کردار و عملی بدون حضور و نظارت "تئوری" مذکور را نباید کمونیستی بدانند و چنین پراتیکی تنها مقارن تشکیل فراکسیون کمونیسم کارگری و سپس از آغاز تشکیل حزب مربوطه تا کنون می تواند معنا داشته باشد. چنانکه انتظار می رود در اینجا پرونده پر بار و درخشانی- که آنها را از ارجاع به گذشته دورتر (تاریخ کومه له) بی نیاز سازد- پیدا نمی کنند. ناچار باید به قبل از آن (قبل از تشکیل حزب "خالص" خودشان و هنگامیکه تحت نام دیگر و همراه کسان دیگر فعالیت می کرده اند) برگردند. در اینجا با مسائلی که افکارشان را در هم تر میسازد روبرو می شوند؛ آیا فعالیتشان در این مرحله- یعنی بدون حلول "کمونیسم کارگری" در افکار و اعمال آنها- کمونیستی بود یا خیر؟ و آیا آن دیگرانی که اکنون اسامی شان در لیست اسامی ح. ک. ک. ا. (و متفرقات آن) نیستند ولی درست همان پراتیکی را میکرده اند که اینان در آن هنگام انجام میداده اند در چه مقوله ای قرار میگیرند؟ فرض کنیم که بنحوی خود را از حل این معما رها کردند، آنگاه آنها که قبلاً- قبل از "کمونیست شدن" در اثر نوشته های منصور حکمت همزمان و یا متعاقب کنگره دوم کومه له- در کومه له فعالیت کرده اند کارشان از چه سنخی بوده است؟ کمونیستی (حسین مرادیگی ها!) یا ناسیونالیستی و عقب مانده و...؟

این وضعیت سردرگم کننده را در نظرات متنوع و ضد و نقیض منصور حکمت (که بدون تبعیت از این نظرات یک آدم کمونیست هم در جهان پیدا نخواهید کرد!) ضرب کنید آنگاه ببینید که آیا هیچ انسان عاقلی میتواند جوابی منطقی به این معمائی که اعضای این حزب برای خود بوجود آورده اند بدهد؟ متأسفانه این وضعیتی که آنان- از جمله تاریخ نویس ما- خود را در آن گیر انداخته اند جز پارادوکسهائی عقل و شخصیت بر باد ده هیچ چیز دیگری در بر ندارد.

یک چیز ثابت و مسلم است و آن اینکه در هر حال باید "قائد" را معصوم و میرا از هرگونه اشتباه، و منبع پایان ناپذیر ایده‌های رهگشای کمونیستی نمایاند و هرگونه کج روی و کج اندیشی را گناه امت سست عقیده دانست (بدیهی است به جز مداحان و تبعیت کنندگان به قائد). اگر منصور حکمت در سال ۶۰ دخالتگری در حل مسأله ملی را برای کومه‌له مسأله‌ای حیاتی می نامد (گویا کومه‌له میخواست خود را از آن کنار بکشد!) و بعدها پایبندی به همین امر از نظر ایشان "جرم" سنگین "ناسیونالیستها"ی درون تشکیلات محسوب میشود (تا جائیکه دیگر همزیستی با آنان غیر ممکن میگردد) و اگر کمی بعدتر تئوری اپورتونیستی- شوونیستی در "حل" مسأله ملی ارائه میدهد و دیگران را فاشیست مینامد، چه باک؛ ایشان منبع خیر بوده‌اند و کومه‌له منبع شر!

تاریخ کومه‌له را باید تخریب کرد، در هر فرصتی باید انحرافی برای آن تراشید و یا به آگراندیسمان هر کمبود و لغزش احتمالی در فلان قطعه‌نامه و گفتار و نوشتار این یا آن رفیق قدیمی پرداخت تا از این طریق کنتراستی بین آن اوضاع "سیاه و تاریک" و زمانی که نور نظرات منصور حکمت بر صحنه امور میتابد بوجود آید، حق به حق دار برسد و "شخصیتها"ی حزب که در نور بیعت به منصور حکمت "شخصیت" یافته‌اند، ندای "پیروزی مشترک" بر اشباح و ارواح خبیثه سر دهند و "مالکیت کمونیستی" آنها بر گذشته نیز مسجل گردد!

یک نکته را باید اعتراف کرد و آن اینکه گاهی بعضی از ما قدیمی‌های خارج حزب حسین مرادیگی ها از اشتباه کنتراست سازی نابجا و نامهربانانه- بین گذشته مورد نقد از یکطرف و اندیشه نقد کننده از طرف دیگر- میرا نبوده ایم. اما خوشبختانه هرگز به منجلابی که نوشته‌هایی از نوع "تاریخ زنده" تولید میکند، نزدیک هم نشده‌ایم. من به موقع خود به موضوعات اخیر باز خواهم گشت. اما عجلتاً اجازه دهید روی کم و کیف وقایع نگاری "تاریخ زنده" متمرکز شویم:

حذفیات و اشتباهات فراوان

یکی دیگر از ایرادات اساسی که انسان پس از یک نگاه سریع به "تاریخ زنده" متوجه میشود اینست که کتاب مذکور از لحاظ ثبت وقایع بسیار ناقص است و در بین آنهایی هم که نقل شده گاه اشتباهاتی به چشم میخورد. اینرا من نه در مقایسه با یک نوشته ایده‌آل (یعنی حتی الامکان با ذکر همه جزئیات) بلکه در مقایسه با انتظاری که نویسنده در مقدمه در ذهن خواننده بوجود می آورد می گویم. یعنی نویسنده طبق وعده‌هایی که به ما میدهد باید دست کم همه حوادث و موضوعات مهم- یعنی مهمتر از خوردن توت فرنگی در "چم شار" (ص ۱۹۵)، نوع لباس منصور حکمت هنگام ملاقات (ص ۲۵۸) و یا مشغول شدن خود ایشان به حفر چاه در اطراف میانداوب (ص ۵۳) و غیره- را اگر چه حتی اشاره وار هم شده ذکر نماید. مخصوصاً اینکه نویسنده ما بنا به گفته خود در مقدمه (ص ۱۴) از "همکاری و دادن پیشنهادات مفید در جهت غنی تر کردن (!) محتوای این کتاب" و یاری "در تدقیق موارد تاریخی معین اتفاقات آن دوره" از سوی ایرج فرزاد، مجید حسینی، عبدالله کهنه پوشی، فاتح شیخ الاسلامی، سلیمان قاسمیان و رحمان

حسین‌زاده نیز برخوردار بوده است. اما وجود نقائص و تناقضات فراوان آنهم پس از چنین "همکاری" وسیعی، ظن عمدی بودن بعضی "فراموشکاری" ها و "تدقیق" حسابگرانه تغییرات را تقویت میکند. من در اینجا نه می‌توانم و نه قصد آن دارم که به ذکر همه ناگفته‌ها و یا اشتباهات "تاریخ زنده" بپردازم بلکه تنها تا آنجا که بخاطرم میرسد، اشاره‌وار بعضی نمونه‌ها را در خلال ادامه نوشته ذکر خواهم کرد. بعلاوه برای پرهیز از اغتشاش، سعی می‌کنم حتی‌الامکان موضوعات را زیر تیترهای جداگانه‌های دسته بندی کنم: